

قانون علیت و آزادی اراده

بخش اول

طرح مسأله

(۲)

اما نوتل گانت مؤسس مکتب انتقادی Critical school است بقیده گانت ادراکات حسی منبع منحصر بفرد معرفت در خود آگاهی انسان نیست، بلکه خودفکر نیز تجربه‌هایی دارد که از تجربه حسی استقلال دارد. اینها عبارتند از مقولات فکری و عقلی که شرایط لازم هر معرفت بشمار می‌روند.

گانت علیت را یکی از این مقولات می‌شمارد. علیت یکی از صور پیش از تجربه است که فهم انسان خود بخود تجربه‌های خویش را بوسیله آن تحت انتظام در می‌آورد؛ چیزی است که از تجربه نتیجه نشده بلکه برخلاف برای آنکه نظم تجربه‌ها را امکان پذیر سازد ضرورت دارد گانت اصل علیت را باین تعبیر بیان کرده است که: «هر چه که اتفاق می‌افتد ایجاب میکند که چیز دیگری باشد که این چیز بر طبق قاعده‌ای در پی آن در آید». گانت این اصل موضوع را از هر تجربه‌ای جدا و مستقل میدانند. ولی از تعبیر وی این نتیجه را نمیتوان گرفت که هر چیز که با قاعده و انتظامی از پی چیز دیگر می‌آید، ارتباط علیتی با آن شیء دارد. مثلاً هیچ دو چیزی با انتظام شب و روز از پی یکدیگر حادث نمیشوند، با وجود این هیچ کس نمیتواند بگوید که روز علت وجود شب است. بنابراین در اینجا مانند فلسفه تجربی طوری نیست که خود توانائی باعلیت یکسان تصور شود. در مثال شب و روز دو معلول داریم که هر دو از یک علت حادث میشوند، و این علت خود مضاعف است، یعنی از طرفی دوران زمین بر گرد محور خویش و از طرف دیگر کدر بودن جرم زمین در مقابل اشعه خورشید در توالی شب و روز مؤثر است.

در مقابل گانت فلسفه تحققی **Postivism** قرار دارد که واضح آن **گوست کونت** است در این مکتب تجربه‌های خود آگاهی ما تنها سرچشمه مشروع معرفت بشمار میرود. بر طبق تعلیمات مکتب تحققی، علیت مربوط به اشیاء نیست، بلکه تجربه‌ای از فکر بشری بشمار میرود، و چون این اصل برای انسان مضر و مفید است،

* اقتباس از کتاب **ماکس پلانک** بنام «علم دارد بکجا میرود» تألیف سال ۱۹۳۷ در بخش دوم جوابی است که علم بمسأله علیت میدهد.

نقش مهمی در زندگی انسان بازی میکنند. باین ترتیب قانون علیت عبارت از تطبیق این تجربه شخصی در باره اشیاء بشمار میرود. چون همیشه میتوانیم بطور صحیح بدانیم که چه چیز را با تجربه شخصی اکتشاف کرده ایم، بهمین جهت معنی مفهوم علیت برای ما کاملاً روشن است. ولی در عین حال امکان آن هست که حالانی یافت شود و در آن حالات اکتشاف ما قابل تطبیق نباشد و بنا بر آن مخالف با قانون علیت درآید. در مقابل گانت که میگفت معرفت بدون علیت غیر ممکن است، و دلیلش این بود که علیت مقوله ای از مقولات است که پیش از تجربه در فکرو وجود دارد، فلسفه تحقیقی میگوید که فکر خلاق انسان مفهوم علیت را برطبق مصلحت خویش اختراع کرده است و بهمین جهت هیچ چیز ابتدائی و فطری در فکر انسان وجود ندارد.

باین ترتیب همانطور که گفتیم بوسیله استدلال محض هرگز نمیتوان در باره اصل علیت تصمیم قطعی گرفت.

اگر بنا بود در باره سروصورت بخشیدن باصل علیت حرف آخر با استدلال عقلی محض باشد، دیگر برای ما در این باره هیچ امیدی باقی نیماند. ولی پس از همه این حرفها فلسفه خود یکی از شاخه های فعالیت بشری برای تحقیق در مسائل مربوط بطبیعت و نوع انسان است، و علم شاخه دیگر این فعالیت است. هنگامی که فلسفه در باره مسأله ای عاجز شد ماکاملاً حق داریم که بجانب علم متوجه شویم و از او بیوسیم که آیا در این موضوع جواب رضایت بخشی دارد که بما بدهد یا نه.

اول باید دید که آیا رشته های مختلف علوم هم مانند فلسفه در باره این موضوع با یکدیگر اختلاف نظر دارند یا نه. در بادی نظر ممکن است اعتراض شود که مسأله ای که فلسفه در باره حل آن عاجز مانده و مربوط بفلسفه هم بوده امکان ندارد که در محیط خصوصی یک علم خاص راه حلی برای آن پیدا شود. آنچه این اعتراض را مشروع میسازد تکیه بر این اصل است که فلسفه شالوده های عقلی و فکری را میسازد که تحقیقات علمی بر آنها متکی است. فلسفه مقدم بر هر علم است و اگر یکی از علوم خصوصی درصدد ورود در مسائل کلی فلسفی برآید برخلاف سنت طبیعی فکری رفتار شده است. البته این اعتراض مکرر شده است و بعقیده من ضعف آن در همین است که اشتراك مساعی موجود میان فلسفه و علوم خصوصی را اعتراض کنندگان فراموش کرده اند. باید این نکته را متذکر باشیم که نقطه عزیمت تمام تحقیقات و عملیات فکری که در این باره انجام میشود، برای فلسفه و برای علوم یکسان است. فیلسوف با نوع مخصوصی از فهم بشری کار نمیکند که مختص به خود او باشد. ساختمان فکری که او بنا میکند بر روی شالوده دیگری متکی نیست جز بر آزمایشهای روزانه وی و معتقداتی که در طول مطالعات حرفه ای خویش پیدا کرده است.

این دسته اخیر تا حد زیادی مربوط میشود بزیرکیهای شخصی و بزمنه پیشرفتهای فلسفی خود وی. از لحاظی میتوان گفت که فیلسوف در وضع عالیتری از عالم متخصص قرار گرفته است، زیرا این یکی مشاهدات و پژوهشهای خویش را در دایره محدودتری از واقعیتها که با یکدیگر ارتباط دارند محدود میکند و ناچار است عیقانه و با تمرکز کامل در باره آنها مشغول تجسس باشد. بنابراین این، مرد فیلسوف در مورد کلیات نظر بهتری دارد، چه این قبیل امور توجه عالم متخصص را جلب نمیکند و ممکن است از نظر

ارمحو شود .

اختلاف طرز نظر و کار این دو نوع پژوهش را میتوان بحال دوراهگنر تشبیه کرد که هر دو باهم سفر میکنند، ولی یکی از آن دو بشکل کلی زمین و برجستگی و فرورفتگی تپه‌ها و دره‌ها و اشکال مختلف جنگل‌ها و چمنهای موجود در راه توجه دارد، و دیگری منحصراً نظرش متوجه حیوانات یا نباتات یا محصولات معدنی میباشد. شخص دوم دائماً در صدد آنست که نمونه‌هایی از جانوران یا گیاهان بردارد یا قطعه سنگهایی انتخاب کند و بامید یافتن فلزی آنها را مورد مطالعه قرار دهد. بدیهی است که مسافر اولی از لحاظ شکل کلی اراضی اطلاع بیشتری دارد و بهتر میتواند آنرا با اراضی دیگر مقایسه کند. از لحاظ کلی وی میتواند راجع بخواص معدنی آن خاک و انواع گیاهان و جانوران مشخص آن گفتگو کند، ولی استنتاجات او همه کلی است و برای ثابت و روشن شدن این کلیات لازم است مسافر وی در آن باره اظهار عقیده کند. باین ترتیب باید گفت که کاریکی تمام کننده کار دیگری است، و در حالات فراوان ممکن است چنان باشد که کار مسافر دوم برای حل مسائلی که مورد صاحب نظر کلی طرح کرده است ضرورت مطلق داشته باشد.

البته این تشبیه مانند هر تشبیه دیگر صد در صد با وضعی که ما در مورد آن مقایسه کردیم مطابقت ندارد. ولی در هر حال این نکته را پیش چشم ما مجسم میسازد که در باره مسائلی که فلسفه آنها را اساسی می‌شناسد و حل نهایی آنها تنها بقرینه هم مربوط میشود، اگر فلسفه نتواند با استعمال روشهای خاص خویش بجای برسد و تصمیم مقتضی بگیرد، لازم است از لحاظ جنبه‌های خصوصی مسأله بطول خاص توجه کند و ببیند هر يك از آنها در این باره چه میگوید.

۴۵۷

اگر جوابی که از این راه بدست می‌آید معین و نهایی باشد، باید بهمان شکل که هست مورد استفاده قرار گیرد. صفت مشخصه هر علم صحیح آنست که معرفت عمومی و موضوعی که بدان دست پیدا میکند صحت کلی دارد و بهمین جهت نتایج معین و محدودی که علم بآنها میرسد و برای رسیدن بآنها شایستگی علمی کامل لازم است، همیشه باید بقویی طرف توجه واقع شود. اکتشافات علم حالت قطعی دارد و نباید آنها را ندیده بگیرند.

این قضیه با کمال وضوح در ضمن تکامل علوم طبیعی باثبات رسیده است. بوسیله تلگراف بی‌سیم اکنون میتوانیم اخبار را بهر نقطه از زمین که خواسته باشیم در ظرف مدت کسری از ثانیه ارسال داریم. انسان امروز میتواند خود را در جو هوا پرواز دهد و از فراز دریاها و کوهها و دریاچه‌ها و دره‌ها بگذرد و از هر نقطه کره زمین بهر نقطه دیگر باسانی سفر کند. بوسیله اشعه ایکس میتواند اسرار حیات درونی موجودات زنده را درک کند و وضع فرد آنها را در یک کریستال بشناسد. این پیشرفتهای موضوعی که بوسیله علم و بوسیله فنی که از برکت علم تکامل یافته حاصل شده است بسیاری از اکتشافات بزرگ فیلسوفان گذشته را در تاریکی میاندازد و هنر جادوگران را چون مضحکه و بازیچه‌ای نشان میدهد.

اگر کسی در مقابل این همه نتایج محسوس چشم خود را ببندد و در باره شکست

کارکنان علم در موضوع کلیات سخن بگویند، مثل آنست که بپهوده بخود رنج میدهد. برای نشان دادن سهم عظیمی که علم در ترقی دادن معرفت بشری دارد، استدلال دقیق ضرورت ندارد و همین اندازه کافی است بهوادنی که در برابر دیدگان هر کس میگذرد اشاره شود. چه دلیل از این بهتر که کسی که در خانه خودنشسته بیانک هواپیما که از بالای سرش میگذرد گوش دهد، یا کلیدرادیو را باز و از مردشکاک دعوت کند تا اصواتی را که از هزاران کیلو متر میرسد بشنود. ارزش مجاهدت‌های بشری در نتایجی است که از آنها بدست آمده و همیشه چنین خواهد بود.

اکنون بسأله مورد بحث خود رجوع میکنیم و چنین میندازیم که علم اهمیت و توانایی آن را دارد که در باره آن عقیده خود را اظهار دارد. ببینیم که هر يك از شاخه های مختلف علم در باره اصل علیت چه نظری ابراز میکند.

در این جا باید متذکر بود که من تنها علوم خصوصی را در نظر میگیرم و بیاباهای فلسفی و معرفتی که همه علوم با تکیه بآن کار میکنند توجهی ندارم. آیا حقیقت امر آنست که علم تنها با معلوماتی که از راه حواس بدست میآید و مطابق قوانین استدلال منظم میشود سروکار دارد؟ یا اینکه از همان آغاز کار بآن طرف دانشهایی که از منابع مستقیم بدست میآید وارد میشود؟

من گمان نمیکنم که برای جواب باین دو سؤال تردیدی در کار باشد، و با کمال وضوح معلوم است که در مورد هر علم خصوصی جواب سؤال اول منفی و پاسخ سؤال دوم مثبت است. بنیان علوم خصوصی همه بر این اصل متکی است که انسان از اینکه خودش و بطور کلی نوع انسان را مرکز قرار دهد و جهان را با در نظر گرفتن چنین مرکز تقلی توضیح کند اجتناب ورزد. در روزگارهای قدیم توجه فکری انسان منحصرأ معطوف به بت‌انرانی بود که از راه حواس بوی میرسید و انسانهای ابتدائی خود و منافع خویش را مرکز هر دستگاه استدلال قرار میدادند. هنگامی که آن انسان خود را با نیروهای طبیعی روبرو می‌دید، چنین تصور میکرد که آنها نیز مانند وی جانی و نفسی دارند و آنها را بدو دسته دوست و دشمن تقسیم میکرد. گیاهان نیز بدو دسته زهر دار و بی زهر منقسم میشدند، و جانوران بدو دسته زبان بخش و بی زبان. تا وقتی که انسان این طرز تصور را در باره محیط خویش داشت، ممکن نبود بطرف معرفت علمی حقیقی گامی بردارد. هنگامی که توانست منفعت مستقیم خود را فراموش کند و آنرا از دایره تفکر بیرون راند، نخستین قدم برای پیشرفت معرفت برداشته شد. در مرحله بعدتر این فکر را نیز از سر بیرون کرد که سیاره‌ای که بر آن زندگی می‌کند مرکز جهان است. از این بیعد وضع معتدلی پیدا کرد و دیگر خود و منافع شخصی را با ملاحظه نمود های طبیعی و استنتاج از آنها مخلوط نکرد. در این هنگام بود که جهان خارجی از اسرار خود در مقابل انسان نقاب برداشت، و باین ترتیب بود که انسان بر چیزهایی دست یافت که توانست آنها را در خدمت خود بگیرد، و اگر از آن فکر «خود مرکزی» دست برنداشته بود هرگز بچنین نتایج نمیرسید.

بایه‌های اساسی و اصل موضوعهای ضروری برای هر علمی که حقیقتاً بار آور باشد، بر «منطق» بنا نمیشود، بلکه بر این واقعیت تکیه دارد که يك عالم خارجی موجود است که وجود آن کاملاً مستقل از وجود ما میباشد. تنها از راه فرمان مستقیم خود آگاهی خود ما

است که میدانیم چنین جهانی موجود است، و این خود آگاهی را از لحاظی میتوان همچون حس خاصی تصور کرد. مسکن است بهضیها از این هم بیشتر بروند و بگویند که خود آگاهی هر کس این جهان را بصورت خاصی برای او میسازد، و بآن میماند که مادر برابر خود عینکهای برنگهای مختلف داشته باشیم. بهمین جهت است که هنگام بحث در بارهٔ نمودهای طبیعی این حقیقت را باید در نظر بگیریم. نخستین و مهمترین صفت هر راه تفکر علمی باید آن باشد که میان اشیاء خارجی ملاحظه شده و خاصیت شخصی آنکس که عمل ملاحظه بوسیلهٔ او انجام می پذیرد، تفاوت روشن و واضعی قائل باشیم.

علم توأم با قبول عالم خارجی، اصل علیت را همچون مفهومی مستقل از ادراکات حسی می پذیرد. هنگام تطبیق این اصل با نمودهای طبیعی، علم نسبت بتحقیق آن می بردارد که آیا قانون علیت در بارهٔ حوادث مختلف طبیعی این جهان و در مورد اعمال روحی انسان کار میکند و اگر کار میکند تا چه حد پیش میرود.

شاخه های مختلف علم اصل علیت را از همان ابتدای شروع بکار از مقولاتی میدانند که بدون قبول آنها امید پیشرفتی برای معرفت باقی نیماند.

پایان بخش اول

ترجمه از کتاب الوزراء و الكتاب
تصنيف الجهشيارى متوفى ۴۳۱ هجرى

عدالت پادشاهان !!

پادشاهی با یکی از وزراء تفرج کنان راه میرفت. اسب وزیر پای پادشاه را لگد زد. شاه برآشف و امر کرد پای وزیر بی ادب را ببردند. سپس از کرده خود پشیمان شد، و امر بمعالجت آن داد تا شفا یافت. ملک با خود اندیشید، چون پای او را بریده ام هرگز با من دل خوش نخواهد کرد آن نگاه بفرمود تا او را کشتند. سپس اندیشید که خوبشان و بستگان وزیر مقتول هرگز کینه من از دل بیرون نخواهند ساخت. آنگاه امر کرد تا همه را بکشند.